

بازخوانی شرایط فرهنگی و ساختاری در انقلاب (تحلیلی انتقادی بر رویکرد ساختار-کارگزار)

تورج رحمانی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲

چکیده:

امروزه تعدد و تکثر نظریه‌های انقلاب به حدی است که دسته‌بندی و فهم خود این نظریه‌ها به نوعی کار علمی تبدیل شده است. یک دسته بندی متداول از نظریه‌های انقلاب که ریشه در نظریه‌های جامعه‌شناختی دارد دوگانه‌ی ساختاری-فرهنگی یا ساختار-کارگزار است. در این دسته بندی نظریه‌های انقلاب یا با رویکرد ساختاری به تبیین انقلاب می‌پردازند یا با رویکرد فرهنگی و کارگزاری. حول این دوگانه و اعتبار آن مباحث گسترده‌ای صورت گرفته است. این متن بررسی فرهنگی و ساختاری از انقلاب را در ارتباط تنگاتنگ با دو گزاره انقلاب‌ها فرا می‌رسند و انقلاب‌ها ساخته می‌شوند قرار داده و از رهگذر برقراری این ارتباط به تعیین جایگاه هر یک از دو رویکرد فرهنگی و ساختاری و سپس بازتعریف موقعیت دو گزاره مذکور می‌پردازد. به عبارتی از برقراری عامدانه چنین ارتباطی به عنوان یک روش سود می‌جوید تا به درک روشن‌تری از آن دست یابد.

واژگان اصلی: انقلاب، رویکرد ساختاری، رویکرد فرهنگی، اتمیسم، کل‌گرایی.

مقدمه

نظریه های انقلاب از تعدد و تکثر فراوانی برخوردار است. جان فورن در کتاب نظریه پردازی انقلاب ها، نظریه های انقلاب را در دو رویکرد ساختاری و فرهنگی جای می دهد. چنین تحلیلی در فهم نظریه های انقلاب قابل ستایش است. یکی از صاحب نظران در حوزه مطالعات انقلاب معطوف به این اقدام فورن می گوید: در حال حاضر تعدد و تکثر این نظریه ها به حدی است که دسته بندی و فهم خود این نظریه ها به نوعی کار علمی تبدیل شده است (منوچهری، ۱۳۹۵: ۲).

دسته بندی نظریه های انقلاب توسط افرادی چون جک گلدستون، چالمرز جانسون، حسین بشیریه، حمیرا مشیرزاده، جان فورن، اشتان تیلور، استانفورد کوهن و تدا اسکاچپول و ... همگی در راستای ایجاد فهمی علمی تر و روشن تر از انقلاب بوده است. دکتر منوچهری در کتاب نظریه های انقلاب به فقدان مبانی روشی و اختیاری-ذهنی بودن تفسیر و نادیده گرفتن ضرورت های عینی در این مطالعات اشاره می کند.

رویکرد ساختاری - فرهنگی هر چند طبیعتی ساختگی دارد چنانکه فورن در این رابطه می گوید: خوب می دانیم که این دسته بندی طبیعتی ساختگی دارد (فورن، ۱۳۸۲: ۱۶). اما باعث ساماندهی است چرا که با این کار می توان به خوبی مشخص کرد که در حال سخن گفتن در مورد چه چیز انقلاب هستیم. چنین چشم اندازی بین دو گزاره اساسی انقلاب ها فرا می رسند و انقلاب ها ساخته می شوند در نوسان است. از طرف دیگر شاهد این واقعیت هستیم که جان فورن و همکارانش در صدد برهم زدن این تقابل اند. همانگونه که خود می گوید: بسیاری از ما درصدد برهم زدن این دوگانگی به شیوه های مورد نظر خود هستیم (فورن، ۱۳۸۲: ۱۶). اما این پژوهش چنین چشم اندازی را می پذیرد. به عبارتی این "تقابل رویکردی" را مورد توجه قرار می دهد ولی در برداشت خود از فرهنگ و ساختار و نیز در تحلیل دو گزاره "انقلاب ها فرا می رسند" و "انقلابها ساخته می شوند" روایت نسبتاً متفاوتی ارائه می کند. این متن بررسی فرهنگی و ساختاری از انقلاب را در ارتباط تنگاتنگ با دو گزاره انقلاب ها فرا می رسند و انقلاب ها ساخته می شوند قرار داده و از رهگذر برقراری این ارتباط به تعیین جایگاه هر یک از دو رویکرد فرهنگی و ساختاری و سپس بازتعریف موقعیت دو گزاره مذکور می پردازد. به عبارتی از برقراری عاملانه چنین ارتباطی به عنوان یک روش سود می جوید تا به درک روشن تری از آن دست یابد. توجیه این ارتباط بر این واقعیت مبتنی است که اغلب نظریه های فرهنگی در پایان کار خود و به عنوان

نتیجه مطالعات از گزاره "انقلاب‌ها ساخته می‌شوند" استقبال می‌کنند. همچنین غالب نظریه‌های ساختاری در پایان مسیر نظریه پردازی، بر گزاره "انقلاب‌ها فرا می‌رسند" تاکید دارند.

بر اساس آنچه گفته شد این دغدغه همواره در برابر دوگانه انگاری ماهوی متغیرها و عوامل پدیدآور انقلاب وجود دارد که تفاوت رویکردهای فرهنگی و ساختاری به جهت تاکید بر متغیرها و عناصر متفاوت لاجرم به پذیرش ناکارآمدی یکی و اثبات دیگری در تبیین انقلاب خواهد انجامید؟ یا آنکه این تقابل صرفاً در حوزه نظر موضوعیت دارد و در عرصه رخداد انقلاب‌ها متغیرهای متفاوت این دو رویکرد همزمان در تحقق انقلاب ایفای نقش می‌کنند. بر بستر مسئله‌ی رویکردهای دوگانه انقلاب و با توجه به مباحث و مطالب فوق این سوال مطرح می‌شود که کارکرد همزمان رویکردهای دوگانه ساختاری و فرهنگی در تحلیل علل رخداد یک انقلاب بر اساس چه منطقی اتفاق می‌افتد؟ به عبارتی دیگر چرا در تحلیل ریشه‌های یک انقلاب رویکردهای مذکور همزمان مورد استفاده قرار می‌گیرند و اتفاقاً از منظر اختصاصی خود در تبیین انقلاب موفق عمل می‌کنند؟

با توجه به مطالب فوق این مقاله فرضیه زیر را مورد آزمون قرار می‌دهد. شرایط ساختاری و فرهنگی هر یک به نوعی از اسباب و لوازم انقلاب محسوب می‌گردند و به حسب ماهیت خود تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند اما رویکردهای مختص به هر کدام متغیرهای مورد تاکید خود را شناسایی می‌کند. بنابراین هر رویکرد از پاره‌ای متغیرها که به واقع در رخداد انقلاب ایفای نقش می‌کنند پرده برمی‌دارد اما همزمان به حسب پرسپکتیو اتخاذهای متغیرهایی را نادیده می‌گیرد. آنچه توسط هر یک از رویکردهای مذکور ارائه می‌شود لزوماً در تقابل با رویکرد دیگر نیست بلکه صحبت از متغیرهایی است که همزمان از یک پرسپکتیو و با یک رویکرد امکان مشاهده آنها وجود ندارد. به تعبیری تغییر در زاویه دید لازمه مشاهده کل متغیرهاست.

رویکرد ساختاری و فرهنگی انقلاب

سخن گفتن از فرهنگ و ساختار نیازمند اشاره به آموزه اساسی کل‌گرایی و اتمیسم به عنوان دو آموزه بنیادین در فلسفه علوم اجتماعی است. در نگاه اتمیستی جامعه نهایتاً شاکله‌ای از افراد تشکیل دهنده آن است. به همین دلیل اتمیسم تاکید دارد که کل‌های اجتماعی قابل تقلیل به فعالیت افراد تشکیل دهنده آنهاست و بر همین اساس می‌توان این کلیت‌های اجتماعی را توضیح

داد(فی، ۱۳۸۱: ۵۷). برخی نگرشها و رویکردها در علوم اجتماعی از جمله نظریه‌های انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و نگرش‌ها و رویکردهای نئو کلاسیک در اقتصاد متضمن این نوع فرد گرایی متدولوژیک هستند. می‌گوییم فرد گرایی متدولوژیک چون نوعی متد و شیوه را برای توضیح اجتماعی پیش می‌نهد و پدیده‌های اجتماعی را نهایتاً برحسب اعمال و انتخاب‌های فردی توضیح می‌دهد.

کل گرایی آموزه‌ای است که می‌گوید صفات و مشخصات افراد صرفاً برخاسته از جایگاه آنان در جامعه یا نظام گسترده‌ای از معناست. کل گرایی مدعی است که ما اساساً حاملانی هستیم که جامعه و فرهنگ از طریق ما خودشان را بیان می‌کنند(فی، ۱۳۸۱: ۹۳). همانگونه که اتمیسم تحت لوای شکل خاصی از توضیح در علوم اجتماعی قرار دارد یعنی "فردگرایی متدولوژیک" بر همین وجه نیز کل گرایی تحت لوای شکل خاص دیگری از توضیح در علوم اجتماعی است و آن "کل گرایی متدولوژیک" نامیده می‌شود. کل‌گرایان متدولوژیک بر این نکته پای می‌فشارند که پدیده‌های اجتماعی را باید در سطح تحلیلی خودشان یعنی سطح خود مختار ماکروسکوپی مورد مطالعه قرار داد. علاوه بر این آنها مدعی هستند که نظریه‌های توضیح دهنده پدیده‌های اجتماعی قابل تقلیل یا فرو کاستن به نظریه‌هایی درباره افراد نیستند که کنشگران آنها هستند. علت این امر روشن و واضح است. افراد از آن رو چنانند که هستند که به یک کل اجتماعی تعلق دارند(فی، ۱۳۸۱: ۹۴).

روایت مدرن تری از کل گرایی، ساختارگرایی است. "ساختارگرایی" در آغاز رویکردی به زبان بود که ادعا داشت زبان سیستمی از علائم است که معنا و نظم آن از زندگی اجتماعی یا نیات خلاقانه سخنگویان منفرد نشأت نمی‌گیرد بلکه صرفاً از روابط علائم با دیگر علائم در داخل سیستم است که نشأت می‌گیرد. "ساختارگرایی" در این مقام تاکید و تصریح می‌کند که عاملان آگاه آفریننده آن نظام و سیستم معنایی نیستند که در آن زندگی می‌کنند به عکس در مقام سوژه‌های اجتماعی، آنان آفریده‌ی این نظام یا سیستم هستند و بدون آن زندگی می‌کنند. بنابراین برای فهم رفتار فردی، دانشمندان علوم اجتماعی بایستی به آن منطق درونی توجه کنند که عناصر مختلفی را که شکل دهنده سیستم اجتماعی در کل هستند سامان می‌بخشد.(فی، ۱۳۸۱: ۹۵).

بریان فی ضمن مطالعه این دو آموزه اساسی در نقد آموزه کل گرایی دو فاکت (fact) فرهنگ و جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی نظر و نگاه استاندارد به فرهنگ را ارائه می‌کند

و می گوید: طبق این نظر و نگاه استاندارد هر فرهنگی مجموعه پیچیده ای از باورها، ارزش‌ها و مفاهیم مشترک است که گروهی را قادر می‌سازد درکی از زندگی اش داشته باشد و صحبت‌هایی برای چگونه زیستن برای آن گروه فراهم می‌آورد (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۱). وی می‌گوید طبق این نظر عضو یک فرهنگ خاص شدن فرآیندی است از "فرهنگیده شدن" که همچون فراگیری خواندن متن پایه ای فرهنگ و سپس آن متن را از آن خود کردن به تصور درمی‌آید. از این منظر کل گرایانه هویت یکی از کارکردهای فرهنگی شدن است (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۲). برایان فی با ارائه یک نگاه مثبت نسبت به این نگاه استاندارد چنین می‌گوید: فرهنگ فقط جذب نمی‌شود بلکه اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم تصرف می‌شود. فرهنگ فقط بستر فعالیت انسانی نیست بلکه حاصل و نتیجه خود این فعالیت هم هست (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۵).

فی با پیش کشیدن عاملیت و بررسی ارتباط آن با فرهنگ به اظهار این مطلب مبادرت می‌ورزد که "نقش عاملیت در کاربست فرهنگی، خودش را در پدیده مقاومت نشان می‌دهد. ارزش‌ها و قواعد فرهنگی غالباً به دست مردم تضعیف می‌شوند، مورد قضاوت قرار می‌گیرند، بازاندیشیده می‌شوند، طرد می‌شوند و دگرگون میشوند (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۵). مدل استاندارد، فرهنگ را همچون متنی در نظر می‌گیرد که باید خوانده شود. البته به تعبیر برایان فی این استعاره گمراه کننده است (فی، ۱۳۸۱: ۱۱۲). هر فرهنگی آنقدر پیچیده هست که ما را هشیار سازد که فرهنگ مجموعه ای شامل باورها و قواعد متضادی است که پیامهای دو پهلویی ناسره و مورد مناقشه برای پیروانش دارد (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۶) واقعیت دیگر در مورد فرهنگ این است که فرهنگها اساساً باز هستند. فرهنگها موجودیت‌هایی اندیشه ای هستند و چون چنینند، نفوذپذیر و تاثیرپذیر از سایر فرهنگها هستند (فی، ۱۳۸۱: ۱۰۹). پس از بررسی فرهنگ و به چالش کشیدن قرائت متنی از فرهنگ و نگاه غیرباز به آن فی با ارائه نگاه استاندارد به جامعه به بررسی آن می‌پردازد. در نگاه استاندارد کل گرایانه، جامعه سیستمی است که معین می‌کند چگونه اعضای آن رفتار کنند و چه رابطه ای با هم داشته باشند (فی، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

قواعد و نقش‌ها می‌توانند یکی از دو نوع زیر باشند یا تنظیم کننده باشند یا پایه ای. قواعد و نقش‌های تنظیم کننده مشخص می‌کنند چه رفتارها و چه روابطی مجاز یا ممنوع هستند. قواعد و نقش‌های پایه ای برخی از اشکال فعالیت را مقدور و ممکن می‌کنند. ما به پیروی از آنتونی گیدنز میتوانیم این قواعد و نقش‌های مقدر کننده را ساختار جامعه بنامیم (Giddens, 1991: 15).

ساختار شرایط مقدر شدن عمل را فراهم می‌آورد و راهنمایی است برای آنکه اعمال چگونه عملی شوند. اما این عاملان هستند که از طریق فعالیت‌هایشان ساختار را تولید و باز تولید می‌کنند. ساختارها اعمال را مقذور و ممکن می‌کنند و در مقابل، اعمال ساختارها را تولید و بازتولید می‌کنند. گیدنز این کنش و واکنش‌ها میان عمل و ساختار را ساختاریابی^۱ می‌نامد (Giddens, 1991: 15-20). در این نظریه جامعه‌کاری نمی‌کند جامعه چیزی نیست که قدرتی داشته باشد بلکه فرایندی است که با آن ارزش‌های اجتماعی در طول زمان نظم و سامان می‌یابند (فی، ۱۳۸۱: ۱۲۱). در پایان این تحلیل مختصر از "فرهنگ" و "جامعه" می‌توان با استفاده از عبارات فی در این رابطه اظهار داشت: "تحلیل ما از فرهنگ همچون گفتگویی پرغوغا و از جامعه همچون فرایندی از ساختاریابی، شیوه تفکر کل‌گرایانه را زیر سوال می‌برد. خصوصاً این تحلیل موکداً نشان می‌دهد که چگونه کل‌گرایان از فراهم آوردن نقش مناسبی برای عاملیت انسانی عاجز می‌مانند (فی، ۱۳۸۱: ۱۲۱). نتیجه اینکه فرهنگ‌ها و جوامع همچنان هم ما را قادر به انجام اعمالمان می‌کنند و هم ما را در انجام اعمالمان محدود می‌کنند (فی، ۱۳۸۱: ۱۲۵). این بحث ما را به اتخاذ این نتیجه مجاب می‌کند که این دو آموزه را با هم تلفیق نموده و مبتنی بر طرز تلقی آنتونی گیدنز از افراط و تفریط پرهیز نماییم. این همان نتیجه‌ای است که برایان فی با بازگشت به ریشه‌های متدولوژیک بررسی پدیده‌های اجتماعی و بازیافت دو آموزه اتمیسم و کل‌گرایی آن را اتخاذ می‌کند (فی، ۱۳۸۱: ۱۲۹).

با توجه به اظهارات فوق می‌توان با قطعیت تجدید نظری بر برداشت‌های پیشین و متداول از فرهنگ و ساختار صورت داد. توجه به فرهنگ به عنوان یک زمینه از پیش آماده برای انجام و تحقق، یا به عبارت وسیع‌تری به عنوان کنش در عرصه زندگی اجتماعی، خود نوعی نگرش ساختاری است. البته آن نوع نگرش ساختاری که معنای جبر را انتقال می‌دهد. همچنین توجه به ساختار به عنوان قواعد و نقش‌هایی که اعمال را مقذور و محدود می‌سازند و چاره‌جویی برای کنش عاملان فراهم می‌آورند خود نگرشی جبری است. همانگونه که اشاره شد چنین نگرشی امروز در فلسفه علوم اجتماعی مورد قبول واقع نمی‌گردد. فرهنگ و جامعه هر چند بسترهای از پیش موجود را مهیا می‌کنند با این وجود جبر و اسارت و یا به عبارتی لغو عاملیت را به همراه نمی‌آورند. چرا که تغییر و تحول در مورد فرهنگ و جامعه نیز صادق است و این تنها با وجود

¹ -structuration

عاملیت میسر می‌گردد. لذا در هیچ یک از عرصه‌های مذکور نمی‌توان عاملیت را فراموش کرد. چه در این صورت خود را در ورطه‌ی انتزاعیات غیرواقعی که موجودیتی خارجی و عینی ندارد قرار داده‌ایم. هیچ ساختاری را نمی‌توان تصور کرد که باز نباشد و عاملیت در آن نفوذ نداشته باشد و نیز هیچ فرهنگی را نمی‌توان این چنین یافت.

با لحاظ عاملیت در این دو عرصه به هیچ وجه عنصر جبر در تحلیل پدیده انقلاب وارد نمی‌شود و وقتی سخن از شرایط فرهنگی یا ساختاری برای تحلیل انقلاب به میان می‌آید تنها جایگاه هر یک از این دو مدنظر بوده و انتخاب و گزینش یکی از این اظهارات که "انقلاب فرامی‌رسد" یا "انقلاب ساخته می‌شود" از موضوعیت ساقط می‌گردد. به تبع این واقعیت می‌توان گفت فرهنگ‌ها و ساختارها از این جهت که وجود دارند خارج از اراده‌ی عاملان در فرایند انقلاب‌ها موثر واقع می‌شوند و به این جهت که عاملیت در آنها نفوذ دارد از میزان نقش آنها در تکوین انقلاب کاسته می‌شود. لذا انقلابها از جهتی ساخته می‌شوند. تا به اینجا دو فاکت (fact) فرهنگ و جامعه در مقابل عاملیت قرار می‌گیرند. اما در بررسی‌های صورت گرفته از انقلاب فرهنگ و جامعه در مقابل هم می‌ایستند. به گونه‌ای که حضور عنصر عاملیت در ساختار جامعه متفی ولی در فرهنگ لحاظ می‌گردد و اساساً از یک سو فرهنگ و جامعه‌ی مورد نظر تحت لوای مفهوم ساختار و از سوی دیگر عاملیت تحت لوای مفهوم فرهنگ قرار می‌گیرد. این وضعیت چیزی جز آشفتگی مفهومی نیست. به طوری که در کتاب نظریه پردازی انقلاب‌ها مفهوم فرهنگ به وضوح ترکیبی از نگاه استاندارد به آن و عنصر عاملیت است. همچنین ساختار، معنایی ترکیبی از جامعه و فرهنگ به دست می‌دهد که در آموزه کل‌گرایی مطرح شد. چنین برداشتی از این دو مفهوم، تمثیل ظرف و مظهر را به خاطر می‌آورد. چنانکه وقتی یکی از نویسندگان درباره رابطه بین فرهنگ و ساختار سه دیدگاه مختلف را بازگو می‌کند همین تمثیل به ذهن مخاطب متبادر می‌شود. در دیدگاه فرهنگ‌گرا ساختار سیاسی مظهری است که شکل و شمائل آن را ظرفی به نام فرهنگ سیاسی پدید می‌آورد. بر اساس این دیدگاه ظهور بحران‌های ساختاری در سامان سیاسی به نحوی با ظهور بحران در درون حوزه فرهنگ سیاسی مرتبط است (هنری لطیف پور، ۵۸). برخلاف دیدگاه اول دیدگاه ساختار‌گرا بر آن است که قطعاً ساختار سیاسی عامل تعیین‌کننده است و عامل شکل‌گیری فرهنگ و ارزشهای مردم است (هنری لطیف پور، ۱۳۷۹: ۵۸).

از دیگر سو دیدگاه تلفیقی بر آن است که در جریان تحول تاریخی نوعی رابطه دیالکتیکی و

تعاملی میان فرهنگ و ساختار برقرار می‌شود. یعنی علاوه بر آنکه فرهنگ سیاسی بستر و زمینه شکل‌گیری ساخت سیاسی ویژه و متناسب با خود را فراهم می‌آورد ساخت سیاسی نیز در تداوم بخشیدن به نوع خاصی از فرهنگ سیاسی با دادن وجه غالب و مسلط به یکی از فرهنگ‌های سیاسی حاضر در یک جامعه، دخالت تام و تمام دارد (هنری لطیف پور، ۱۳۷۹: ۶۰). با توجه به مباحثی که تاکنون مطرح شد در ارتباط با عاملیت فرهنگ و جامعه می‌توان نتیجه گرفت که هیچ یک از سه دیدگاه فوق نمی‌تواند به تنهایی بازگوکننده واقعیت پدیده‌های اجتماعی باشد. چرا که فرهنگ و جامعه با حضور عاملیت (کارگزاری) بیش از آنکه نقش ظرف و مطروف را داشته باشند جایگاه مخصوص به خود را دارند و هر یک به گونه‌ای خاص بر پدیده‌های اجتماعی تاثیر می‌گذارند. با چنین درکی از فرهنگ و ساختار این دو برهم منطبق نمی‌شوند و ارتباطشان با تمثیل ساده ظرف و مطروف قابل توضیح نیست. بنابراین تلقی فرهنگ و ساختار به عنوان دو عنصر مجزا که هر یک واقعیت‌هایی از حیات اجتماعی را نشان می‌دهند با حقیقت ذاتی آنها سازگارتر است. اگر حیات اجتماعی یک واقعیت باشد به عنوان یک واقعیت از ویژگی‌ها و یا تشکیلاتی برخوردار است که فرهنگ و ساختار از اجزای آن تشکیلات هستند و هر یک وجهی از وجوه حیات اجتماعی را به تصویر می‌کشند. لازم به یادآوری است که فرهنگ و ساختار و مفاهیمی از این دست اصولاً در راستای تبیین حیات اجتماعی ساخته شده‌اند. لذا این مفاهیم پیش از هر چیز هویتی پژوهشی دارند و شاید به همین خاطر است که در ارائه شاخص‌های مشترک برای این دو شاهد آشفستگی هستیم.

در مطالعه پدیده انقلاب مطالعه شرایط فرهنگی برای مطالعه شرایط ساختاری و بالعکس اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. اما تامپسون به عنوان یکی از نظریه پردازان شناخته شده در این حوزه برای نشان دادن اهمیت فرهنگ برای مطالعه ساختار اجتماعی دیدگاه متفاوتی ارائه می‌کند. وی چنین اظهار می‌کند: من طبقه را پدیده‌ای تاریخی می‌شناسم که شماری از رویدادهای مجزا و به ظاهر نامرتبط را که در مواد اولیه‌ی آگاهی افراد وجود دارد به هم پیوند می‌دهد. "آگاهی طبقه‌ای" بستر بروز این تجربه‌ها برحسب موازین فرهنگی است. یعنی بر حسب سنت‌ها، نظام ارزشی، ایدئولوژی‌ها و اشکال نهادی متبلور می‌شود. طبقه به وسیله کسانی مشخص می‌شود که در ظرف زمان خود زندگی می‌کنند و سرانجام این تنها تعریف طبقه است (تامپسون، ۱۳۹۶: ۲۰-۳۰). با این عقیده طبقه را می‌توان فقط به عنوان یک صورت بندی اجتماعی - فرهنگی باز شناخت که

از فرایندهایی به وجود آمده که خود را در یک دوره زمانی قابل توجه نشان می دهند (فورن، ۱۳۸۲: ۲۶۹) چنانکه ملاحظه می کنیم تامپسون برای نشان دادن اهمیت فرهنگ برای مطالعه ساختاری به نوعی ساختار را تحت شرایطی مظلوف فرهنگ به حساب می آورد. این اظهارات از نگاه این مقاله با توجه به مباحثی که تاکنون مطرح شده از اشکالات جدی برخوردار است. موضوع اهمیت فرهنگ برای ساختار و بالعکس زمانی با واقعیت مطابقت خواهد داشت که به اهمیت هر یک برای دیگری تاکید شود و نه به شکلی که تامپسون مطرح می سازد به نحوی که در نهایت یکی را ظرف و دیگری را مظلوف به حساب می آورد. این مقاله بر آن است که هر یک از این دو می توانند در مطالعه پدیده ها و فرایندهای اجتماعی نقش مکمل ایفا کنند و عدم حضور هریک از این دو کار تبیین پدیده ها و فرایندهای اجتماعی را ناتمام باقی می گذارد.

بازنگری مفاهیم علت و فرایند

مقصود از علت یا علل انقلاب زمینه‌ی بروز مخالفت‌ها و حرکت‌های انقلابی و تحول برانگیز است. تلاش برای درک و دریافت این زمینه تحت عنوان علت یابی انقلاب مطرح می شود. فورن در ارتباط با ریشه های انقلاب می نویسد بحث من این است که معمولاً گروه‌های مختلف جامعه پیش از اوج گیری انقلاب‌ها، فرهنگ‌های سیاسی چند گانه ای را جهت مخالفت با نظام سیاسی موجود سامان می دهند و خواهیم دید که این فرهنگ‌ها می توانند زمینه انتشار باورهای عامه مردم و خاطره های تاریخی مبارزه را فراهم سازند. این باورها و خاطره ها شامل ساختارهای احساسی مشترکی هستند که در بستر تجارب عمومی رواج یافته و ممکن است به طرح بیانیه های انقلابی و آرمان‌های مشخص و انقلابی بیانجامد (فورن، ۱۳۸۲: ۲۷۴). تئوریهای مربوط به علل انقلابات در مقایسه با دو دسته دیگر، نوعاً تئوری‌های قدیمی تری هستند. اندیشمندان سیاسی قدیم از ارسطو تا هابز همگی درباره علت وقوع انقلاب به تأمل پرداخته اند (کوهن، ۲). به طور کلی در چارچوب علل انقلاب به شرایط پیدایش وضعیت انقلابی پرداخته می شود. اما در بررسی‌های انقلاب در کنار مبحث علت، فرایند انقلابی نیز مطرح می گردد. دکتر بشیریه در رابطه با مسئله فرایند انقلابی چنین می گوید: "منظور از بحث فرایند انقلابی این است که صرف نظر از عوامل انقلاب خود انقلاب چه مراحل را طی می کند (مصاحبه اختصاصی و جزوه درسی، بشیریه). به عبارتی در فرایند انقلاب قانون توجه چگونگی بروز مخالفت‌ها یا به عبارتی کیفیت حرکت انقلابی است. تئوری‌های مربوط به فرایند

انقلاب نخست در دهه های اول قرن بیستم تحت عنوان کلی تاریخ طبیعی (انقلاب) عرضه شدند و عمدتاً بر تحلیل مراحل انقلابات بزرگ تمرکز داشتند. اخیراً روند انقلاب بیشتر از نقطه نظر بسیج و سازماندهی سیاسی و رابطه‌ی بازیگران قدرت از چشم انداز رفتارشناسی سیاسی و تئوری انقلابات مورد تحلیل قرار گرفته است (کوهن، ۱۴۰۱: ۲). در بررسی‌های فرایندی اصولاً تحقیق از علل انقلاب‌ها آغاز می‌شود و تا پیروزی انقلاب ادامه می‌یابد. تفکیک علت و فرایند در مطالعات انقلاب همچون دسته بندی تئوری‌های انقلاب ساختگی و اختیاری است. به همین خاطر در این مورد نیز با مشکلاتی مواجه می‌شویم که از مهمترین آنها خلط مبحث می‌باشد. به این معنی که گاهی برخی از بررسی‌های فرآیندی در زیر مجموعه ریشه‌یابی انقلاب قرار می‌گیرند و بالعکس. به عبارتی مرزبندی دقیق و مطلق میان علت و فرایند مقدور نیست. عدم تفکیک پذیری مطلق بعضاً ارزش نظری این کار را ساقط می‌کند. با توجه به دو رویکرد فرهنگی و ساختاری و لحاظ عنصر عاملیت در هر یک از آنها تفکیک میان علت و فرایند در بررسی انقلاب با مشکل مواجه می‌گردد. در راستای تحلیل این مشکل و زمینه‌های رخداد آن، توجه به رویکردهای فرهنگی و ساختاری انقلاب و تفاوت آنها از اهمیت برخوردار است. در رابطه با مشکل مذکور در رویکردهای ساختاری اشاره به گفته تیموتی ویکام کراولی از اهمیت برخوردار است. او می‌گوید: ساختارهای اجتماعی فعالیت‌های رایج انسانی بین گروهی، خود مرکب از فرایندهای جاری روزمره زندگی هستند. بنابراین مدل فرایندی ساده اندیشانه انقلاب را نمی‌توان مثل برابر نهادی (آنتی تزی) از نظریه‌های ساختاری انقلاب قرارداد (فورن، ۱۳۸۲: ۶۳). وی با ذکر فرایندهایی که در نظریه‌های ساختاری گسترده‌ای از انقلاب ارائه شده نهایتاً پیوستاری را ترسیم می‌کند که از یک جهت به دو قطب اجتماعی و فرهنگ و از جهتی دیگر به دو قطب ساختار و تصادف تقسیم می‌شود. این پیوستار نهایتاً اگر چه مدل فرایندی انقلاب و نظریه‌های ساختاری را به طور کامل درهم ادغام نمی‌کند اما به تداخلشان با یکدیگر در قسمتهایی از پیوستار می‌پردازد. نتیجه اینکه در رویکرد ساختاری تفکیک مطلق میان علل و فرایندها موضوعیت ندارد. چنین حالتی در رویکرد فرهنگی وضوح بیشتری دارد. به طوری که رویکرد ساختاری در انتقاد از رویکرد فرهنگی بر آن است که شرایط فرهنگی فقط جریانات انقلاب را به تصویر می‌کشند و به تبیین نخستین علت انقلاب نمی‌پردازند. تیموتی ویکام کراولی در بیان همین مطلب با انتقاد از "سلین" در مقاله‌ی خود می‌نویسد: بررسی فرهنگی سلین ... به بحث درباره منافع و سرانجام سیاستگذاری‌های انقلابی می‌پردازد. حاکمان جدید ممکن است در تعقیب و کسب دو هدف آرمانی

و جذب حمایت مردم برای استحکام بخشیدن به ساختمان دولت تلاش کنند(یا نکنند). سلین کاری ندارد که نخستین علت وقوع انقلاب... چیست(فون، ۱۳۸۲: ۶۷).

با این تفصیل می توان در تعریف از علت و فرایند کمی آزادانه تر عمل کرد تا دو رویکرد فرهنگی و ساختاری به لحاظ بهره‌مندی از دو مفهوم فرایند و علت با مشکل کمتری مواجه گردند. در غیر اینصورت چنانکه ملاحظه شد رویکردهای فرهنگی و ساختاری در مواجهه با مفاهیم علت و فرایند آنها را دچار ابهام می سازند. شرایط ساختاری نارضایتی و فرهنگ‌های سیاسی مخالف پیش از اوج گیری انقلاب شکل می گیرند. اما شرایط فرهنگی نقش اساسی خود را در اوج گیری انقلاب ایفا می کنند و معمولاً در پی آمادگی شرایط ساختاری می آیند. این تقدم و تاخیر هیچ گونه برتری را برای این دو رویکرد نسبت به دیگری ایجاد نمی کند چراکه شکل گیری فرهنگ‌های مخالف به عنوان مایه های یک حرکت انقلابی پیش از اوج گیری انقلاب بوده است که در صورت فقدان این شرایط فرهنگی حتی با وجود آمادگی شرایط ساختاری شاهد موفقیت انقلاب نخواهیم بود. به همین سیاق بدون شکل گیری شرایط ساختاری، شرایط فرهنگی نمی توانند نیروی خود را در جهت پیشبرد انقلاب به ظهور برسانند. بر این اساس شرایط ساختاری و فرهنگی توأمان از ریشه های پدیده انقلاب محسوب می گردند با این تفاوت که هر یک در پیدایش این پدیده جایگاه خاص خود را دارد. این پژوهش به طور کاملاً ساختگی و ارادی علت را به ساختار اختصاص می دهد و فرایند را به فرهنگ. همچنین بر این امر تاکید دارد که هیچ انقلابی بدون داشتن یک فرایند به پیروزی نخواهد رسید. دیگر اینکه برای فرایند انقلابی آغازی در نظر می گیرد. اصولاً آغاز جریانات و حرکت انقلابی به عنوان آغاز فرایند انقلابی در نظر گرفته می شود. پیش برنده و هدایت کننده این جریانات و حرکت‌ها فرهنگ خواهد بود. در منظر قانونیت از رابطه علی بین دو پدیده بحث می شود و عنصر اراده و عاملیت در آن ملحوظ نمی گردد. به عبارتی تأثیر یک پدیده اجتماعی بر پدیده‌ی اجتماعی دیگر تحت عنوان رابطه علیت مورد بررسی قرار می گیرد. لذا تأثیر ساختار اجتماعی به عنوان یک پدیده بر انقلاب با الهام از نگرش تبیین علی به عنوان رابطه علیت مطرح می شود. از این روست که این متن ساختار را علت انقلاب می داند و منظور از علت در اینجا محدود به نگرش تبیین علی است نه چیزی بیشتر. هر چند تبیین ساختاری خود گمان رفته که از انواع مستقل تبیین است ولی باید گفت چنین گزاره ای خطاست. چنانکه دانیل لئیل در مورد تبیین ساختاری می گوید بر تبیین علی پدیده‌های اجتماعی متکی است(لئیل:

۱۳۸۶، ۴). تبیین علمی تبیین جمعی را بر تعمیمات قانونی می‌گذارد (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۱۳). تبیین علمی به این معنی اصولاً به شیوه‌های علوم طبیعی نزدیک است. بنابراین منظور از علت، کاملاً محدود به معنای علمی آن که در مقابل قصد گرایی قرار می‌گیرد در نظر گرفته شده است و منظور از آن تنها تبیین‌کننده پدیده اجتماعی نیست.

بررسی فرایندی معادل توضیحات تکوینی است. در توضیحات تکوینی واقعه‌ای که باید توضیح داده شود به عنوان مرحله نهایی در توالی وقایعی که منجر به آن شده اند عرضه می‌شود (فی، ۱۳۸۱: ۲۹۶). در این موارد اعمال بخصوص به اعمال بخصوص دیگر ربط داده می‌شود، آن هم نه در مقام مواردی از قوانین عام بلکه در خصوصیت و خاص بودن هر یک در پیش راندن مسیر متدوامی از دگرگونی (فی، ۱۳۸۱: ۲۹۶). توضیحات تکوینی روی هم رفته در اکثر موارد صورتی روایی دارند (فی، ۱۳۸۱: ۲۹۷). بنابراین درک تأثیر شرایط فرهنگی که زائیده وقایع و جریانات انقلابی هستند با توضیحات تکوینی آشکار می‌شوند. با وجود این با توجه به نفوذ عاملیت و قصدیت در فرهنگ و ساختار می‌توان اذعان داشت که قانونیت باوری در "تبیین علمی" و همچنین توضیحات تکوینی تاریخیت گرایانه هر یک برای رفع نقصان خود به ناچار به دیگری اقتدا می‌کنند. چرا که توضیحات تکوینی تاریخیت گرایانه هر چند توضیحات بصیرت بخش در مورد پدیده‌های انسانی هستند اما خود مبتنی بر قوانین عام اصیل هستند و نیازمند یافتن و تدوین چنین قوانینی اند (فی، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

مطلقاً محال است که بتوان با قوانین علمی زندگی انسانی را توضیح داد. در نتیجه علوم اجتماعی بی‌تردید باید روی به توصیفات و توضیحات قصدی بیاورند تا بتوانند تفصیل و جزئیات قوانین و چگونگی کاربرد آنها را دریابند (فی، ۱۳۸۱: ۳۰۵) نتیجه اینکه توضیحات قانون بنیاد و توضیحات تکوینی بخشی از یک کوشش و تلاش عام برای توضیح فعالیت انسانی و فرآورده‌های فعالیت انسانی هستند. هر یک از این دو نوع توضیح چیزی را فراهم می‌آورد که آن دیگری فاقد آن است و این دو نوع فقط با هم و در کنار یکدیگر می‌توانند تصویر کلی از آنچه ما انسان‌ها هستیم و انجام می‌دهیم ارائه دهند (فی، ۱۳۸۱: ۳۰۵). انطباق بررسی فرایندی با شرایط فرهنگی و انطباق تبیین علمی با شرایط ساختاری نیازمند بررسی‌های بیشتر و ذکر نکات ریز و دقیق‌تری است که این مقاله مجال چنین کاری را ندارد.

نتیجه گیری

با توجه به مطالبی که در ارتباط با فرهنگ و ساختار ارائه گردید و همچنین مسائل مربوط به علت و فرایند می توان گفت شرایط ساختاری و فرهنگی هر یک در نوع خود از اسباب انقلاب محسوب می گردند. تفاوت آنها در نقشی است که برای پیدایش پدیده انقلاب ایفا می کنند. بی معنا نیست اگر شرایط ساختاری، فرهنگی و عاملیت را توأمان در پدیده ای به نام انقلاب موثر بدانیم. گزینش یکی از رویکردهای ساختاری و فرهنگی برای تبیین پدیده انقلاب اگر چه می تواند بخشی از اسباب پیدایش این پدیده اجتماعی را نشان دهد اما نمی تواند یک تبیین همه جانبه و فرا گیر باشد. کاربست توأمان دو رویکرد مذکور، انقلاب را به نحوی وسیعتر و همه جانبه تر تبیین می کند. در رابطه به نکته تداوم اسکاچپول به عنوان نتیجه بحث و کلام پایانی اشاره می شود. خانم اسکاچپول می گوید: من برای آخرین کلام در ارتباط با دو گزاره انقلابها فرا می رسند و انقلابها ساخته می شوند باید بگویم بخشی از انقلاب فرا می رسد و بخشی از انقلاب ساخته می شود آن بخش که فرا می رسد اگر فرا نرسد بخش دیگر که ساخته می شود هرگز ساخته نخواهد شد و آن بخش از انقلاب که ساخته می شود اگر ساخته نشود سبب خواهد شد آن بخش از انقلاب که فرا می رسد اثر نهایی خود را از دست بدهد و روئیت یک انقلاب موفق ممکن نگردد. سخن نهایی، وابستگی فرهنگ و ساختار به یکدیگر در پیدایش انقلاب است.

کتابنامه

- استمیل، جان دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، مترجم منوچهر شجاعی، تهران، رسا و نگارش، چاپ اول.
- بشیرینه، حسین (۱۳۹۱). انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم.
- تامپسون، ادوارد پالم (۱۳۹۵). تکوین طبق کارگر در انگلستان، مترجم محمد مالجو، تهران، آگاه، چاپ اول.
- فورن، جان (۱۳۸۲). نظریه پردازی انقلابها، تهران، فرهنگ ارشاد، چاپ اول.
- فی، برایان (۱۳۸۱). فلسفه امروزی علوم اجتماعی: با نگرش چند فرهنگی، مترجم خشایار دیهیمی، تهران، ناشر طرح نو، چاپ اول.
- کوهن، الوین استانفورد (۱۴۰۱). تئوریهای انقلاب، مترجم علیرضا طیب، تهران، قومس، چاپ بیست و پنجم.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۶). تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع، مترجم عبدالکریم سروش، تهران، صراط، چاپ چهارم.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۵). نظریه های انقلاب، تهران، سمت، چاپ هشتم
- هنری لطیف پور، یدالله (۱۳۷۹). فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

- Giddens, Anthony 1976. *New Rules of Sociological Method*. New York: Basic Books .
- Giddens, Anthony (1979) .*Central Problem in Social Analysis. Action, Structure, and Contradiction in Social Analysis*. Berkeley: University of California Press.
- Giddens, Anthony (1991). *Structuration Theory. Past, Present, and Future*. In C. G. A. Bryant and D. Jury, 1991. *Giddens' Theory of Structuration: A Critical Appraisal*. London: Routledge .
- Giddens, Anthony (1992) .*The Transformation of Intimacy*. Palo Alto, Calif.: Stanford University Press